

یعنی نه تنها بنیانی ترین اصول آزادی و دموکراسی متعلق به خود را زیر پا گذارد بلکه مهار سیاسی طبقه اش را به دست یک دیکتاتور سپارد.

* * *

بخش پنجم نوشته‌ی مارکس در اساس تاریخ ریز به ریز درگیری‌ها و دسیسه‌های دو جناح حزب نظم علیه یکدیگر و آن دو علیه بناپارت شکافته می‌شود و در بخش ششم مارکس سر نوشت مجلس را پی می‌گیرد و نشان می‌دهد که بالا گرفتن اختلاف در صفوف ارتجاع چگونه به کودتای بناپارت می‌انجامد.

* * *

بخش هفتم و پایانی جزوه که در اواخر فوریه و اوایل مارس ۱۸۵۲ به رشته‌ی تحریر درآمده، هم جمع‌بندی کل رویدادهای سیاسی فرانسه از فوریه ۱۸۴۸ تا کودتای ۲ دسامبر ۱۸۵۲ است و هم در برگیرنده‌ی مجموعه‌ی از نتیجه‌گیری‌های پراهمیت از این انقلاب. از آن جا که مارکس در طول همین چند ماه - از دسامبر ۱۸۵۱ تا مارس ۱۸۵۲ - درس‌های فراوانی از تحولات سیاسی فرانسه و دیگر کشورهای اروپایی فراگرفته است، لحن سخن و شیوه‌ی تحلیل و استدلالش نیز عمق و پختگی بیش‌تری به خود گرفته است. او در ابتدای این بخش طی چند پاراگراف چکیده‌ی رویدادهای آن چهار سال را این‌طور قلمی می‌کند:

«جمهوری اجتماعی، در حرف و به عنوان پیشگویی آینده، در آستان انقلاب فوریه پیدا شد. این جمهوری در ایام ژوئن ۱۸۴۸ در خون پرولتاریای پاریسی غرق شد ولی در پرده‌های بعدی نمایش، شیخ آن هم چنان حضور داشت. جمهوری دموکراتیک اعلام شد. این جمهوری پا به پای فرار خرده بورژواهایش در ۱۳ ژوئن ۱۸۴۹ ناپدید گردید، ولی لاف و گزاف‌اش را در ضمن این قرار، پشت سر خود باقی گذاشت. ثبوت به جمهوری پارلمانی رسید که همراه با بورژوازی وارد صحنه شود و همه چیز را قبضه کند؛ این جمهوری تا آن جا که در توان‌اش بود گسترش یافت، ولی کودتای ۲ دسامبر با فریادهای هراسان "زنده باد جمهوری" که از حلقوم سلطنت‌طلبان مؤتلف خارج می‌شد به

خاکش سپرد.»

سپس دلایل این رویدادهای تاریخی را که درس‌هایش هنوز تازگی خود را حفظ کرده است برمی‌شمرد:

«بورژوازی فرانسه تن به سلطه‌ی پرولتاریای زحمتکش نداد و با دست خودش "لمپن"‌های قشر پایین پرولتاریا را که رئیس جمعیت ۱۰ دسامبر در رأس‌شان بود به قدرت رساند. بورژوازی کاری کرده بود که تمامی فرانسه از وحشت اعمال و حشیانه‌ی ناشی از هرج و مرج سرخ‌ها در آینده نفسش‌اش بند آید و بناپارت هم از فرصت استفاده کرد تا این آینده را با تنزیل کمرشکنی از این بورژوازی قبول کند و به همین دلیل دستور داد بورژواهای متشخص بولوار مونمارتر و بولوار ایتالیایی‌ها را با شلیک گلوله‌ی ممتدی سرباز تحت فرمان و تا خرخره عرق خورده، به زیر انداختند.

«بورژوازی شمشیر را به مقام الوهیت رسانده بود و حالا شمشیر است که بر وی حکومت می‌کند. بورژوازی همه‌ی جراید انقلابی را از بین برد و حالا جراید خود او بود که از بین می‌رفت. بورژوازی تجمع‌های مردم را زیر نظارت پلیس قرار داد و حالا "سالن"‌های خود بورژوازی است که زیر نظارت پلیس قرار می‌گیرد. او گارد ملی برآمده از مردم را منحل کرد و حالا گارد ملی خود او بود که به دستور بناپارت منحل می‌شد. بورژوازی حکومت نظامی اعلام کرد و حالا همین حکومت نظامی بر ضد خود اوست که اعلام می‌شود. بورژوازی به جای هیئت‌های منصفه، کمیسیون‌های نظامی را گماشت، و حالا هیئت‌های منصفه‌ی خود او هم جای خود را به کمیسیون‌های نظامی می‌دهند. بورژوازی دستگاه آموزش و پرورش را به کشیشان سپرد و حالا می‌بیند که تعلیم و تربیت فرزندان خود او بازبچه‌ی دست کشیشان شده است. بورژوازی مردم را بی‌هیچ محاکمه‌یی به تبعید فرستاد و حالا نوبت خود اوست که بدون محاکمه به تبعید برود. او به کمک نیروی انتظامی هر نوع حرکت را از جامعه سلب کرد، و حالا قدرت دولتی به نوبه‌ی خود هر نوع حرکتی را از جامعه‌ی خودش سلب می‌کند... بورژوازی فرانسه از مدت‌ها پیش به دوراهی‌یی که ناپلئون (اول) مطرح کرده بود مبنی بر این که پنجاه سال دیگر اروپا یا جمهوری می‌شود یا قزاقی، جواب داده بود. و جوابش هم

به صورت "جمهوری قزاقی" بود... این جمهوری فقط ظاهر احترام‌انگیز خودش را از دست داده بود. تمامی فرانسه‌ی کنونی در سایه‌ی جمهوری پارلمانی قرار داشت. یک ضربیه‌ی سرنیزه کافی بود تا پوسته‌ی خارجی دریده شود و همگان چهره‌ی حقیقی هیولا را بنگرند.» (صفحات ۱۶۰-۱۵۸)

اگر چنین است انقلاب در چه مرحله‌ی است و به کجا خواهد رفت؟:

«اما انقلاب امری تمام و کمال است (باید به کمال خود رسد). [این انقلاب] هنوز دارد از مرحله‌ی برزخ خود می‌گذرد و کار خود را به‌طور روش‌مند و منظم پیش می‌برد. تا ۲ دسامبر ۱۸۵۱ فقط نیمی از تدارکاتش را انجام داده بود و حالا نیمی دوم آن را تکمیل می‌کند. ابتدا قوه‌ی پارلمانی را تکمیل کرد تا بعد بتواند سرنگون‌اش کند. حال که به این هدف رسیده است، به تکمیل قوه‌ی اجرایی می‌پردازد، به شکل کامل عیارش درمی‌آورد، منزوی‌اش می‌کند، همه‌ی سرزنش‌ها را متوجه‌اش می‌سازد تا بتواند تمام نیروی تخریبی‌اش را بر آن متمرکز کند. همین که تدارکات نیمی دوم کار انجام شد، آن وقت است که اروپا [از فرط حیرت] از جا می‌پرد و شادمانه فریاد می‌کشد: "عجب نقبی زدی، موش کور پیر!"» (صفحه‌ی ۱۶۲)

به سخن دیگر، طبقه‌ی کارگر به‌طور حساب شده کار را تکمیل می‌کند تا سرانجام قدرت به تولیدکنندگان هم‌بسته منتقل شود.

مارکس سپس تاریخ شکل‌گیری دستگاه عریض و طویل اجرایی حکومت فرانسه از دوران فتودالیسم تا انقلاب کبیر فرانسه و بعد از آن را شرح می‌دهد و می‌نویسد: «تمامی شورش‌های سیاسی، به‌جای درهم شکستن این ماشین حکومتی به تقویت و تکمیل آن کمک کرده‌اند، احزابی که هرکدام به‌نوبه‌ی خود برای کسب قدرت مبارزه کردند، فتح این بنای عظیم دولت را چونان غنیمت اصلی فاتح دانسته‌اند.» (صفحه‌ی ۱۶۵)

تفاوت در این است که ماشین حکومتی در زمان سلطنت مطلقه و ناپلئون اول وسیله‌ی برای تدارک سلطه‌ی طبقه‌ی بورژوازی بود درحالی‌که پس از آن تا به امروز ابزار سلطه‌ی این طبقه بوده است. اما فقط در دوره‌ی لوئی بناپارت است که دولت شکل مستقلی به خود گرفته است و محتوای بناپارتیسم هم همین است. در این دوره:

«ماشین دولت در برابر جامعه‌ی مدنی به نظر می‌رسد چنان موقعیت خود را

تحکیم بخشیده که دیگر برایش مهم نیست آدمی همچون رئیس جمعیت ۱۰ دسامبر بالای سرش باشد، عیار خودساخته‌ی از خارج آمده‌بی که مشتی سربازنمای مست که با عرق و کالباس سیبل هاشان چرب شده و دائم باید چرب‌تر شود، او را بر سر دست بلند کرده و به افتخار وی هورا کشیده‌اند.» (صفحه‌ی ۱۶۶)

اما آیا این قدرت دولتی به‌راستی هیچ پایه‌ی طبقاتی و اجتماعی ندارد و در هوا معلق است؟ پاسخ مارکس این است که به هیچ‌رو چنین نیست.

«بناپارت نماینده‌ی طبقه کاملاً مشخصی است که حتی می‌توان گفت از پرشمارترین طبقات فرانسه است: طبقه‌ی دهقانان خرده‌مالک.

«درست همان‌گونه که بورین‌ها خاندان سلطنتی نماینده‌ی مالکیت بزرگ ارضی، و اورلثان‌ها خاندان سلطنتی نماینده‌ی پول بودند، بناپارت خاندان سلطنتی نماینده‌ی دهقانان یعنی توده‌ی مردم فرانسه‌اند. بناپارت برگزیده‌ی دهقانان، بناپارتنی نیست که تابع مجلس بورژوازی باشد بلکه بناپارتنی است [که در مجلس را می‌بندد و] نمایندگان بورژوازی را متفرق می‌کند.» (همان‌جا)

در این‌جا مارکس بحث گسترده‌یی درباره‌ی خصلت‌های ویژه‌ی پایه‌ی طبقاتی بناپارت یعنی دهقانان خرده‌مالک باز می‌کند و می‌نویسد:

«دهقانان خرده‌مالک توده‌ی عظیمی را تشکیل می‌دهند که تمامی اعضای آن در وضعیت مشابهی به سر می‌برند، بی‌آن‌که روابط گوناگونی آن‌ها را به هم پیوند داده باشد. شیوه‌ی تولیدشان به‌جای پدید آوردن روابط متقابل در بین آنان، سبب جدایی آن‌ها از یکدیگر می‌شود. وضع بد و وسایل ارتباطی در فرانسه و فقر دهقانان این جدایی را شدیدتر می‌کند. بهره‌برداری از قطعه زمین کوچک فردی هیچ‌گونه تقسیم کار، هیچ‌گونه استفاده از روش‌های علمی و در نتیجه، هیچ‌گونه تنوع در توسعه، هیچ‌گونه تنوع در استعدادها و هیچ‌گونه غنای روابط اجتماعی را موجب نمی‌شود. هریک از خانواده‌های دهقانی به‌تقریب خودکفاست، خود به‌طور مستقیم مهم‌ترین بخش مصرفی موردنیاز خود را تولید می‌کند و بدین‌سان وسایل معیشت خویش را بیش‌تر از راه مبادله با طبیعت به دست می‌آورد تا از طریق مبادله با جامعه. قطعه زمین است و دهقانان و خانواده‌اش، و در کنار آن قطعه زمینی دیگر با دهقانی دیگر

و خانواده‌یی دیگر. تعدادی از این خانواده‌ها یک ده را تشکیل می‌دهند و تعدادی از این دهات یک بخش را؛ بدین‌سان توده عظیم ملت فرانسه از کنار هم نهادن مقادیری که نام واحدی دارند به وجود آمده، به تقریب، همان نحوی که کیسه‌یی پر از سیب‌زمینی تشکیل یک کیسه‌ی سیب‌زمینی را می‌دهد. تا آن‌جا که میلیون‌ها خانواده‌ی دهقانی در شرایط اقتصادی به سر می‌برند که آن‌ها را از یکدیگر جدا می‌سازد و نوع زندگی، منافع و فرهنگ آن‌ها با زندگی، منافع و فرهنگ دیگر طبقات جامعه در تضاد می‌گذارد، می‌توان آن‌ها را طبقه‌ی واحدی دانست. اما تا آن‌جا که بین این دهقانان خرده مالک صرفاً روابط متقابل محلی وجود دارد و از آن‌جا که یکسانی منافع آنان هیچ‌گونه اشتراکی (منافع جمعی)، هیچ‌گونه پیوند ملی یا سازمان سیاسی در بین آنان وجود ندارد، طبقه‌ی واحدی تشکیل نمی‌دهند. به همین دلیل اینان از دفاع از منافع طبقاتی خود به نام خویش ناتوانند و نمی‌توانند این کار را از طریق مجلس یا با وساطت آن انجام دهند. آنان قادر نیستند خود، نماینده‌ی خویش باشند و دیگری باید نمایندگی آن‌ها را به عهده بگیرد. نمایندگان‌شان نیز باید در عین حال در نظر آنان حکم اربابشان، به مثابه‌ی اقتداری برتر، در حکم نیروی حکومتی به معنای مطلق کلمه باشند که از آنان در برابر طبقات دیگر حمایت می‌کند و باران و هوای مساعد را از آلمان بر آنان نازل می‌سازد. بنابراین عالی‌ترین وجه بیان نفوذ سیاسی دهقانان خرده‌مالک در تبعیت جامعه نسبت به قوه‌ی اجرایی متجلی می‌شود.» (صفحات ۱۶۸-۱۶۷)

ناپلئون اول از دید دهقان فرانسوی معجزه‌یی بود که از آسمان نازل شد تا به کمک او بشتابد. در ذهنیت این دهقان نام ناپلئون با این معجزه همراه است و حال شارلاتانی چون لوئی بناپارت از این نام برای قدرت‌گیری خود استفاده می‌کند. تصویری که مارکس از دهقانان ترسیم کرد آشکارا نشان دهنده‌ی نیرویی عظیم، عقب افتاده، با شیوه‌ی تولید ماقبل سرمایه‌داری است. آیا پیش از این هم خود او و هم انگلس توده‌ی خرده‌بورژوازی - از جمله دهقانان - را متحد طبقه‌ی کارگر محسوب نمی‌کردند؟ به همین دلیل مارکس در دنباله‌ی این بحث خود می‌نویسد:

«اما ممکن است اعتراض شود: پس شورش‌های دهقانی در نیمی از فرانسه و لشکرکشی‌های نظامی بر ضد دهقانان و به زندان انداختن و تبعید گروه گروه

از جمعیت دهقانی چه؟»

پاسخ او این است:

«نباید دچار سوء تفاهم شویم. خاندان بناپارت‌ها نماینده‌ی دهقان انقلابی نیست بلکه نماینده‌ی دهقان سنتی محافظه‌کار است؛ نه دهقانی که خواستار رهایی از قید شرایط اجتماعی هستی خویش است که در همان قطعه زمین خرده‌مالکی خلاصه می‌شود، بلکه آن دهقانی که برعکس خواهان تقویت این شرایط است؛ نه آن دست از مردم روستاها که می‌خواهند جامعه‌ی کهن را با نیروی خود و در پیوند با شهرها براندازند، بلکه برعکس، آن دهقانی که به دلیل مقید بودنش در این نظام کهن، خواستار آن است که خود و خانواده‌اش، در پرتو شبیحی که از امپراتوری در ذهن اوست، از همه‌ی آفات مصون بمانند و همواره جزو بهره‌مندان باشند. خاندان سلطنتی بناپارت‌ها نماینده‌ی بیداری نیست، نماینده‌ی موهوم‌پرستی دهقانی است، نماینده‌ی داوری دهقانان که نه، نماینده‌ی تعصب اوست؛ نماینده‌ی آینده‌ی آینده که نه، نماینده‌ی گذشته، نماینده‌ی سون (شورش دهقانان) که نه، نماینده‌ی وانده (شورش سلطنت‌طلبان) است.» (صفحه‌ی ۱۶۹-۱۶۸)

این قطعه از نوشته، علاوه بر حل معضل متحدین طبقه‌ی کارگر در این مرحله از انقلاب، درس جانانه‌ی برای آن‌هاست که مارکس را صرفاً یک «جبرگرای اقتصادی» می‌خوانند و خیال دارند کل تئوری انقلاب او را بر پایه‌ی معادله‌ی تک مجهولی «زیربنا»، «روبنا» حل کنند.

مارکس اثر تحولات خشونت‌بار سه سال اخیر، در دوره‌ی جمهوری پارلمانی، را بر دهقانان مثبت و عامل رهایی‌بخش از پندار ناپلئونی می‌بیند و نشان می‌دهد که هر بار دهقانان برخاسته‌اند، بورژوازی دست به سرکوب آنان زده است. و نقش ترقی‌خواه و آگاه‌تر آموزگاران مناطق روستایی چه بوده است؟

«در دوره‌ی جمهوری پارلمانی، آگاهی مدرن دهقانان با آگاهی سنتی آنان در تعارض قرار گرفت. همین فرایند به شکل مبارزه‌ی دائم میان آموزگاران و کشیشان ادامه یافت. بورژوازی آموزگاران را سرکوب کرد.»

گرچه بعد از کودتای ۲ دسامبر ۱۸۵۱ باز هم بخشی از دهقانان به نفع بناپارت رأی می‌دادند، اما شکل مالکیت زمین از زمان ناپلئون اول تا به آن روز چنان تغییر کرده بود و دهقانان را چنان به افلاس کشانده بود که نمی‌توانستند طرفدار سلطنت بمانند:

«شکل ناپلئونی مالکیت که در آغاز قرن نوزدهم شرط ضروری رهایی و ثروتمندی جمعیت دهقانی فرانسه بود، در طول این قرن به علت اصلی بردگی و فقر وی تبدیل شده بود... در جریان قرن نوزدهم، نزول خواران شهری جای فئودال‌ها، رهن جای تعهدات فئودالی و سرمایه‌ی بورژوازی جای مالکیت ارضی اشراف سابق را گرفت. قطعه زمین دهقان فقط بهانه‌ی بی‌استی برای سرمایه‌دار تا سود، بهره و اجاره‌ی زمین را خود به جیب زند و مسئولیت این که مزد دهقان چگونه تأمین خواهد شد هم به گردن خود دهقان بیفتد.» (صفحه‌ی ۱۷۴)

به سخن دیگر، شرایط دهقان فرانسوی از جهاتی نسبت به دوران فئودالیسم هم سخت‌تر شد. بنابراین، برخلاف دوره‌ی ناپلئون نفع دهقانان دیگر با نفع بورژوازی همخوانی ندارد بلکه به عکس تضاد دارد. به همین دلیل دهقانان متحدین طبیعی خود را در وجود پروتاریای شهر می‌یابند که وظیفه‌اش تلاش برای سرنگونی نظم بورژوازی است.

نتیجه‌گیری مارکس از شرایط خرده‌مالکی در دوران ناپلئون اول در مقایسه با دوران ناپلئون دوم این است که:

«همه‌ی "فکرهای ناپلئون"، فکرهایی متناسب با منافع خرده‌مالکی هنوز توسعه نیافته‌اند که تازه در آغاز جوانی خود باشد. این فکرها با منافع خرده‌مالکی که آن دوره‌ی جوانی را پشت سر گذاشته و به کمال پیری خود رسیده است تناقض دارند. این‌ها توهمات حالت نزع خرده‌مالکی‌اند.» (صفحه‌ی ۱۷۷)

نتیجه آن که:

«بناپارت، حکم قوه‌ی اجرایی مستقل شده از جامعه را دارد که به نام خودش عمل می‌کند و به این عنوان احساس می‌کند که پاسداری از "نظم بورژوازی" رسالت اوست.»

در این مقام هم خود را نماینده‌ی طبقه‌ی متوسط جا می‌زند، در عین حال که نفوذ سیاسی این طبقه را در هم شکسته، و هم خود را به عنوان نماینده‌ی دهقانان و مردم جا می‌زند و با بورژوازی مخالفت می‌کند و خواستار آن است که در چارچوب جامعه‌ی بورژوازی به عنوان مرجعیت عام جامعه از منافع طبقات پایین‌تر دفاع و سعادت آنها را تضمین کند - و محتوای «بنابارتسم» همین است.



جزوه‌ی «مردان بزرگ در تبعید»

کوشش مارکس این بود که اصول ایدئولوژیک و تاکتیکی انقلاب پرولتاریایی را از نفوذ دیدگاه‌های بورژوازی و خرده‌بورژوازی مبرا نگه دارد. فعالیت‌های پر سر و صدای گروه‌های مختلف «دموکراتیک» تبعیدی زبان‌های فراوانی به جنبش دموکراتیک و کارگری وارد می‌کرد. خرده‌بورژوازی تبعیدی ساکن لندن، سوئیس و ایالات متحده دست به انتشار بیانیته‌ها و مانیفست‌های پرطمطراق می‌زدند که در آنها انفجار انقلابی زودرسی را نوید می‌داد و مشغول ترتیب دادن کمیته‌ها و دولت‌های موقت در کوشش برای ساختن اعتبار پوشالی برای رهبران خود بودند؛ رهبرانی که در انقلاب گذشته چهره‌ی جالبی از خود نشان نداده بودند.

مارکس و انگلس بر این باور بودند که به افشا کردن فعالیت‌های ماجراجویانه‌ی این تبعیدیان خرده‌بورژوا نیاز هست تا چهره‌ی واقعی این «چراغ‌های رهنما» شناخته شود. تحریفات و حملات بدخواهانه‌ی «جدایی‌طلبان» - گروه ویلیچ شاپر - و متحدین تبعیدی آنها به مارکس و انگلس، ضرورت این افشاگری را برجسته‌تر می‌کرد.

پناهندگان سیاسی فرانسوی در لندن به رهبری لوئی بلان و اعضای جامعه‌ی پناهندگان بلانکیست به رهبری بارتلمی و آدام همراه با «جدایی‌طلبان» اتحادیه‌ی کمونیستی به رهبری ویلیچ و شاپر، به مناسبت سالگرد انقلاب فوریه فرانسه در ۲۴ فوریه ۱۸۵۱ گروه‌هایی بزرگی زیر عنوان «ضیافت برابری خواهان» در لندن برپا ساختند. مارکس و انگلس از یاران خود شرام و پیر خواستند که در این ضیافت شرکت کنند اما این دو توسط گرداندگان ضیافت به زور از آنجا بیرون رانده شدند. البته مارکس از طریق یاران کم‌تر شناخته شده‌ی جریانات درون این نشست را از نزدیک دنبال می‌کرد و طی نامه‌های خود به انگلس ریز و وقایع را به اطلاع او می‌رساند.

مارکس اطلاع دقیق داشت که بلانکی، از رهبران بزرگ انقلاب فوریه که اکنون در زندان به سر می‌برد، پیامی برای این گروه‌هایی فرستاده است که طی آن شیوه‌ی رفتار اعضای دولت موقت فرانسه - از جمله لوئی بلان و لودرو - رولن - را افشا و محکوم کرده است. گردانندگان «ضیافت» با وجود آگاهی از این پیام نه تنها از قرائت آن خودداری کردند بلکه متن آن را کاملاً پنهان نگه‌داشتند. مارکس و انگلس متن پیام را که در ۲۷ فوریه در روزنامه‌ی پارتمی چاپ شده بود به دست آوردند و به آلمانی و انگلیسی ترجمه کردند. مارکس مقدمه‌ی کوتاهی بر آن نوشت و سپس متن آلمانی را در برن به صورت اعلامیه تکثیر و در شهرهای آلمان پخش کردند. مارکس در این مقدمه روش ناصادقانه‌ی گردانندگان «ضیافت» و دموکرات‌های ساکن لندن را در پنهان‌داشتن پیام بلانکی افشا کردند. (جلد ۱۰ - صفحات ۵۳۸-۵۳۷ و ۷۰۰)

در شرایطی که از تجاع در سراسر اروپا هجوم خود را علیه نیروهای ترقی‌خواه آغاز کرده بود، شیوه‌ی رفتار ماجراجویانه، توطئه‌گرانه و چپ‌نما و انقلابی‌نمای این تبعیدیان سیاسی با کشمکش‌ها و لجن‌پراکنی‌های درونی خود به مأمورین پلیس و جاسوسان دولتی فرصت می‌داد به درون این گروه‌ها نفوذ و علیه نیروهای ترقی‌خواه و اپوزیسیون واقعی پرونده‌سازی کنند. به همین مناسبت مارکس و انگلس لازم دیدند که چهره‌ی این انقلابی‌نماها و چپ‌نماها را طی جزوه‌ی بر ملا سازند.

فکر نوشتن این جزوه در اوایل ۱۸۵۱ شکل گرفت. در نامه‌ی ۲۵ ژانویه و ۵ فوریه انگلس به مارکس و موضع‌گیری مشترک آن‌ها علیه آرتولد روگه در ۲۷ ژانویه ۱۸۵۱ آشکار می‌شود که انگلس قصد نوشتن یک سلسله مقاله در این زمینه برای هفته‌نامه‌ی چارلیستی «دوستان مردم» داشته است. اما با جدایی مارکس و انگلس از جولیان هارنی رهبر بخش راست چارلیست‌ها این برنامه متوقف ماند. از آن پس مارکس و انگلس به فکر انجام این کار از طرق دیگر افتادند.

در بهار ۱۸۵۲ برنامه‌ی آن دو برای نوشتن چنین جزوه‌ی شکل می‌گیرد. جزوه در ماه‌های مه و ژوئن ۱۸۵۲ نوشته شد - بخشی در لندن و بخش دیگر در منچستر، وقتی که مارکس در اواخر ماه مه به آنجا سفر کرد. مارکس و انگلس برای نوشتن جزوه از یادداشت‌های قبلی خود و مقادیر زیادی اسناد و مدارک که توسط یاران آن‌ها جمع‌آوری شده بود، به علاوه کتاب‌ها و جزواتی که توسط خود این تبعیدیان و طرفداران آن‌ها نوشته شده بود و نیز مطالبی که در روزنامه‌های فرانسه، انگلستان، آلمان و سوئیس چاپ شده بود استفاده کردند. پتی همسر مارکس و ارنست درونکه عضو اتحادیه‌ی

کمونیستی در گردآوری مطالب به مارکس و انگلس کمک‌های ارزنده‌ی می کردند.

مارکس نسخه‌ی از پیش‌نویس جزوه‌ی تمام شده را که عنوان «مردان بزرگ در تبعید» را بر خود داشت، در اوایل ژوئیه‌ی ۱۸۵۲ به یکی از تبعیدیان مجار به نام بانگیا سپرد تا آن را در آلمان چاپ کند. اما بانگیا جاسوس پلیس از آب درآمد و معلوم شد جزوه را در ازای مقادیری پول تحویل مقامات امنیتی پروس داده است. مارکس بعدها در مقاله‌ی زیر عنوان «اعترافات، میرش» دلایل اعتمادش به بانگیا را مفصلاً شرح می‌دهد. (جلد ۱۲ - صفحات ۴۴-۴۰)

جزوه در دوران حیات مارکس و انگلس به چاپ نرسید و بعدها به دست ادوارد برنشتین افتاد که از چاپ کامل آن خودداری کرد تا سرانجام در سال ۱۹۳۰ ترجمه‌ی روسی آن در مسکو منتشر شد. چاپ آن به زبان اصلی تازه در ۱۹۶۰ صورت گرفت. جزوه در واقع از نظر تئوریک مطلب مهمی ندارد و صرفاً افشاگری طنزآلودی از چپ‌نماهای تبعیدی آن روز برای نشان دادن شخصیت آن‌هاست - اهمیت تاریخی‌اش تنها مربوط به سرنوشت «اتحادیه‌ی کمونیستی» و برخی از زمینه‌های فروپاشی آن است. (جلد ۱۱ - صفحات ۲۲۷ تا ۳۲۷ و ۴۵۶)

محاکمه‌ی کمونیست‌ها در کلن

در ماه‌های مه و ژوئن ۱۸۵۱ موج دستگیری سراسر آلمان را فراگرفت. در میان دستگیر شدگان، فعالین «اتحادیه‌ی کمونیستی» از جمله نوت یونگ، بورگر، دانیلز، هرمن بکر، روزر و لِسز دیده می‌شدند. نیروهای ارتجاع برای پاک‌سازی جنبش انقلابی توجه خود را در درجه‌ی اول به طرفداران مارکس و انگلس معطوف کردند زیرا عناصر باهوش‌تر پلیس می‌دانستند که خطر اصلی برای نظام حاکم نه ماورای چپ‌های پرسروصدای عضو سازمان‌های تبعیدی، بلکه فعالیت‌های کاملاً مخفی افراد متعهد کارگری اطراف مارکس بودند. هیکل دی رئیس پلیس برلین در گزارش محرمانه‌ی در آوریل ۱۸۵۲ نوشت: «اکنون به‌درستی می‌توان گفت که حزب مارکس و انگلس بالاتر از همه گروه‌های تبعیدی، آشوبگر و کمیته مرکزی‌ها قرار دارد چرا که بی‌تردید از لحاظ دانش و توانایی از همه قدرتمندتر است. خود مارکس شخصاً فرد شناخته شده‌ی است و همه کس اذعان دارد که دانش موجود در ذهن او بیش از تمام معلوماتی است که دیگر گروه‌ها در مغز خود دارند.»^{۹۲}

دولت پروس تصمیم گرفت افراد دستگیر شده از اتحادیه‌ی کمونیستی را به جرم

«توطئه‌ی خائنانه علیه کشور» به محاکمه کشد و محاکمات را عمداً هرچه بزرگ‌تر جلوه دهد و دامنه‌اش را وسیع‌تر کند تا بتواند سازمان‌های کارگری و دموکراتیک و حتی لیبرال را ریشه‌کن کند.

سازمان‌ده اصلی محاکمات، اشتییر یکی از مأمورین پلیس امنیتی بود اما بسیاری از مقامات بلندپایه‌ی دولت، از جمله شاه پروس، در آن دخالت مستقیم داشتند. به اشتییر و مأمورین‌اش وظیفه‌ی درست کردن مدارک جعلی برای اثبات جرم متهمین داده شده بود و او هم با پلیس فرانسه و دیگر کشورها از نزدیک همکاری می‌کرد. مأموریت‌های مخفی او در لندن توسط گروهی جاسوس صورت می‌گرفت از جمله شخصی به نام گرایف، وابسته‌ی سفارت پروس در لندن؛ فلوری، تاجر مقیم لندن؛ و هرش، منشی یک تجارتخانه. به این ترتیب، کمونیست‌های سرشناس مقیم لندن به دقت زیر نظر گرفته شده بودند.

در دسامبر ۱۸۵۱ هرش توانست به درون شعبه‌ی منطقیه‌ی «اتحادیه‌ی کمونیستی» در لندن راه پیدا کند، اما زود به او مشکوک شدند که با پلیس رابطه دارد و با رسوایی از آن‌جا بیرونش راندند. مارکس و یارانش از آن پس با دقت بیشتری به وضع امنیتی خود می‌رسیدند و مکان و زمان نشست‌های هفتگی اتحادیه را تغییر می‌دادند.

کار مأمورین پلیس به دلیل شیوه‌ی رفتار غیرمسئولانه‌ی گروه ویلیج - شاپر و بی‌دقتی آن‌ها در محافظت از اسناد حزب و حفظ اسرار آن آسان‌تر می‌شد. در تابستان ۱۸۵۱ یک مأمور پلیس پروس توانست به اسنادگروه «جدایی طلب» دست یافته و آن‌ها را بریابد. در پاییز آن سال پلیس فرانسه و پروس به اتفاق هم در پاریس داستانی ساختگی زیر عنوان «توطئه آلمانی - فرانسوی» علم کردند که ادعا داشت افراد گروه «جدایی طلب» جزو عاملین توطئه بودند و به این ترتیب، خیال داشتند مارکس و انگلس و طرفدارانشان را با گروه ویلیج - شاپر یک‌جا بی‌اعتبار کنند. بر پایه‌ی این اسناد ربهوده شده و اسناد جمع‌شده‌ی دیگر پلیس و ارگان‌های امنیتی ادعا کردند که طرفداران مارکس و ویلیج فقط بر سر مسایل و اختلافات شخصی از هم جدا شده‌اند و پلاتفرم تاکتیکی آن‌ها یکی است. در نتیجه، متهمان دستگیر شده در آلمان که در کلن زیر بازجویی و محاکمه بودند مسئول تمام اسناد و بیاتیه‌های گروه ویلیج - شاپر قلمداد شدند. علاوه بر آن، پلیس پروس به هرش، فلوری و گرایف دستور داد کتابی جعلی درباره‌ی ریز بحث‌های جلسات دفتر مرکزی اتحادیه درست کنند و مدعی شوند پس از دستگیری مرکزیت کلن مرکزیت دیگری توسط مارکس در لندن برپا شده است. بر پایه‌ی ادعاهای دروغین موجود در این «کتاب صورت‌جلسات»، پلیس پروس و دستگاه قضایی آن کشور امید

داشتند بتوانند میان توطئه‌ی بزرگ خیالی علیه دولت پروس و مارکس رابطه‌ی برقرار کنند. کمونیست‌های دستگیر شده بدون داشتن جرم مشخصی تا ۴ اکتبر ۱۸۵۲ در زندان نگه داشته شدند تا پلیس بتواند تمام مدارک جعلی لازم را علیه آن‌ها جمع‌آوری کند.

مارکس بلافاصله پس از اطلاع از دستگیری رفقاییش در کلن، با آن‌که سخت مشغول کارهای تحقیقاتی خود بود و تا حدی هم خود را از فعالیت‌های اتحادیه‌ی کنار کشیده بود، با تمام قوا به دفاع از دستگیرشدگان برخاست و تقریباً همه‌ی فعالیت‌های دیگرش را کنار گذاشت. او مستقیم و دائم با آلمان تماس داشت و توسط دوستان خود در آن‌جا، از جمله آدولف برمباخ (وکیل دادگستری) که یکی از شاهدان دفاع از متهمین بود، به‌طور روزمره از آن‌چه در دادگاه می‌گذشت اطلاع حاصل می‌کرد. مارکس، انگلس و یاران آن‌ها ماه‌ها برای کمک به متهمین و افشای روش‌های کثیف و خودسرانه‌ی دولت پروس و پلیس کوشیدند. در اول دسامبر ۱۸۵۱ مارکس تعدادی بیانیه برای نشریات پاریس فرستاد اما به‌دلیل کودتای بناپارت در آن‌جا چاپ نشدند. در پایان ژانویه‌ی ۱۸۵۲ مارکس و انگلس نامه‌ی بی‌روزنامه‌های بورژوازی تایمز و دلی‌نیوز فرستادند که در آن شیوه‌ی رفتار خشن پلیس و برخوردهای غیرقانونی دستگاه قضایی با متهمان را برمی‌شمرد. اما این نامه هم به چاپ نرسید. در حین محاکمه‌ی متهمان، مارکس و انگلس باز هم با شدتی هرچه بیشتر به دفاع از رفقاییشان ادامه دادند و بالاخره موفق به افشای مقامات دولت پروس شدند. در ۲۸ تا ۳۰ اکتبر ۱۸۵۲، پنج روزنامه‌ی انگلیسی بیانیه‌های آن‌ها را به چاپ رساندند. این بیانیه‌ها توسط ویلهلم ولف و فرای لیگراث هم امضا شده بودند. در این بیانیه‌ها محاکمات به‌عنوان یک سلسله «حقه‌های پلیسی، شهادت دروغ، اسناد تقلبی، جعل تاریخ‌ها، دزدی و غیره که تاکنون حتی در تاریخ دستگاه قضایی و سیاسی پروس هم سابقه نداشته» محکوم می‌شود. (جلد ۱۱ - صفحات ۳۷۸ و ۶۷۰)

دفاع از متهمان حین محاکمه‌ی آن‌ها، عملاً در دست مارکس متمرکز شده بود. او هرروز برای انگلس درباره‌ی راه‌های دفاع از آن‌ها نامه می‌نوشت. مارکس در فرستادن مطلب به کلن برای رد اتهامات دادستان از تمام راه‌های مختلف استفاده می‌کرد و به ابتکارات جالبی دست می‌زد و به‌رغم تمام موانعی که پلیس ایجاد می‌کرد، او در کارش موفق بود. مارکس که می‌دانست پلیس نامه‌ها را کنترل می‌کند، نامه‌های خود را از شهرهای مختلف و در چند نسخه پست می‌کرد. برای سردرگم کردن پلیس نامه‌ها را به آدرس‌های متعددی که انگلس در اختیارش گذاشته بود می‌فرستاد و از این طریق همه‌ی اطلاعات لازم را برای رد اتهامات پلیس در اختیار یارانی که آزاد بودند می‌گذاشت.

درواقع، اسناد و اطلاعات تهیه شده توسط مارکس روند محاکمات در کلن را تعیین می‌کرد.

فضای پرتنش که در طول پنج هفته محاکمه‌ی رفقایش در منزل مارکس حاکم بود در نامه‌یی که ینی در ۲۸ اکتبر برای آدولف کلوس - عضو اتحادیه‌ی کمونیستی که به امریکا مهاجرت کرده بود - نوشت، آشکار می‌شود. ینی می‌نویسد:

«همان‌طور که می‌توانی حدس بزنی "حزب مارکس" شب و روز مشغول است و باید تمام روح و جسمش را در راه آن به کار اندازد... هم‌اکنون اداره‌ی کاملی در منزلمان برپا شده است. دو سه نفر در حال نوشتن هستند، چند نفر پی‌کارهای خرد و ریز فرستاده می‌شوند، و چند نفر دیگر هم دارند چند قران جمع و جور می‌کنند تا نویسندگان به بقای خود ادامه دهند و مدارک لازم را علیه وحشتناک‌ترین رسوایی که مقامات دنیای قدیم به بار آورده‌اند تهیه کنند. حال به این منظره آواز خواندن و سوت کشیدن سه بچه‌ی شاد و شنگولم را هم که گه‌گاه از بابای سخت‌گیرشان سرزنش می‌شوند اضافه کن.»

(گزیده‌ی نامه‌های مارکس و انگلس - به انگلیسی - صفحه‌ی ۶۷)

با آن که پلیس موارد اتهام و شیوه‌ی استدلال و مدارک را تا آخرین لحظات مخفی نگه می‌داشت، مارکس به‌نوعی از کار آنها مطلع می‌شد و به‌محض دریافت مضمون حمله‌ی آنها، در برابر آن دفاع لازم را برای وکلای مدافع می‌فرستاد. او به شنایدر پیشنهاد و کمک کرد تا اسناد اتحادیه را از سند‌های گروه «جدایی طلب» جدا کند و تفاوت آنها را به دادگاه نشان دهد. مارکس از این طریق با تفصیل به آنان نشان می‌داد که «اتحادیه‌ی کمونیستی» هیچ ربطی به «توطئه‌ی فرانسوی - آلمانی» ندارد. به نظر او از همه مهم‌ترین بود که نشان داده شود «کتابچه‌ی اصلی صورت جلسه» که اشتیبر به دادگاه ارائه داده بود مدرکی جعلی بیش نیست. از جمله او نشان داد که به اصطلاح «کتابچه» به خط هرش است و نه نویسندگان ادعایی آن. در اثر کوشش‌های مارکس، اشتیبر و دادستان کلن مجبور شدند اذعان کنند که کتابچه جعلی است.

با این همه و با وجودی که در اثر تلاش‌های بی‌امان مارکس کل توطئه‌ی پلیس برملا شد و به‌رغم نبود هیچ‌گونه مدرک و دلیل کافی برای محکومیت دستگیرشدگان، اکثر متهمان در ۱۲ نوامبر ۱۸۵۲ محکوم شدند. به قول مارکس، محکومیت آنان از قبل تعیین شده بود چرا که «پرولتاریای انقلابی را نمایندگی می‌کردند و از این‌رو در برابر هیئت

حاکمه که توسط هیئت داورى نمایندگی می شد بی دفاع مانده بودند. هیئت داورى مرکب بود از ۶ زمیندار، ۴ نفر اعضای اشرافیت مالی و دو نفر کارکنان بلندپایه‌ی دولت - هیئت داورى بی که در تاریخ ایالات راین سابقه نداشت.^{۹۳}

از یازده نفر متهم چهار نفر تیرنه شدند و بقیه به ۳ تا ۶ سال زندان محکوم شدند. پس از محاکمه به‌ایتکار مارکس کمیته‌یى برای کمک به زندانیان و خانواده‌هاشان تشکیل شد. در ۷ دسامبر ۱۸۵۲ مارکس به نمایندگی از سوى کمیته، نامه‌ای خطاب به کارگران ایالات متحده نوشت و از آن‌ها درخواست کرد که در همبستگی با مبارزان صف مقدم کارگری به آنان کمک کنند. او هم‌چنین فکر می‌کرد وظیفه‌ی حزب است که جزوه‌یى در مورد روش‌های دولت پروس در مبارزه‌اش علیه کمونیست‌ها بنویسد. این فکر حین محاکمات به ذهنش رسیده بود.

سرانجام، مارکس جزوه‌یى با عنوان «افشاگری‌هایی درباره‌ی محاکمه‌ی کمونیست‌ها در کلن» نوشت که در آن شیوه‌ی برخورد پلیس با نیروهای ترقی خواه را به شدت محکوم می‌کرد. مارکس در نامه‌ی ۲۷ اکتبر ۱۸۵۲ خود به انگلس می‌نویسد: «هدف این جزوه دفاع از هیچ اصولی نیست بلکه زدن داغ اتهام به پلیس پروس بر پایه‌ی واقعیات و دنبال کردن جریان محاکمات است». مارکس نوشتن جزوه را در پایان اکتبر ۱۸۵۲، هنگامی که هنوز محاکمه ادامه داشت، آغاز کرد و به‌رغم حجم کار زیاد، آن را در اوایل دسامبر تمام کرد. منبع اصلی جزوه مدارک محاکمات به‌ویژه ریز نوشته‌های دادگاه، گزارش روزنامه‌ها و مدارکی بود که خود و یارانش جمع‌آوری کرده بودند. (جلد ۱۱، صفحه‌ی ۶۷۲)

مارکس جزوه را در حالی نوشت که خانواده از نظر مالی در بدترین شرایط ممکن قرار داشت. مارکس در نامه‌یى که به ضمیمه‌ی جزوه برای کلوس نوشت اشاره می‌کند: «اگر می‌دانستی که نویسنده‌ی جزوه مثل یک محبوس است، چرا که شلوار و کفشى برای پوشیدن ندارد، و علاوه بر آن خانواده‌ی او در خطر فرو رفتن در فقری به‌راستی دردناک است، آن‌گاه می‌توانستی خلق و خوی [منعکس در] نوشته را دریایی. جریان محاکمه مرا در فقر بیش‌تری فرو برد زیرا به‌مدت پنج هفته جای آن که قدری پول دریابورم می‌بایست بر ضد توطئه‌های دولت علیه حزب کار کنم.»

جزوه در ژانویه‌ی ۱۸۵۳ در بازل چاپ شد اما در ماه مارس تقریباً تمام ۲۰۰۰ نسخه آن در مرز آلمان توسط پلیس مصادره شد. در ایالات متحده به‌صورت پاورقی‌نشریه‌ی ترقی-خواه نیوانگلند تسایونگ چاپ و در اواخر آوریل ۱۸۵۳ به‌صورت جزوه منتشر شد. در این جزوه مارکس به‌عنوان مبارزی خستگی‌ناپذیر به دفاع از حزب و آرمانش

برمی‌خیزد و دفاع از رفقای کارگش را نیز به دوش می‌گیرد. او چهره‌ی ریاکار و جنایتکار دولت پروس را در پرونده‌سازی برای کمونیست‌ها افشا کرد و در پایان جزوه نوشت:

«اشرافیت راین و بورژوازی راین با صدور حکم محکومیت [علیه دستگیر شدگان] با بورژوازی فرانسه پس از کودتای ۲ دسامبر که فریاد برآورد "مالکیت را تنها با دزدی می‌توان حفظ کرد، مذهب را با شهادت دروغ، خانواده را با حرامزادگی و نظم را با بی‌نظمی" همراه و هم‌صدا شد. در فرانسه کل ساختار سیاسی به فاحشگی کشانده شده و هیچ نهادی به اندازه‌ی دادگاه‌ها و قوانین فرانسه به فحشا کشانده نشده است. حال هیئت داوری و قضات کلن فریاد برمی‌آورند که بگذار از قضات و هیئت‌های داوری فرانسه هم جلو بزیم...»

«اما! بدین‌سان به اعتقاد خرافاتی به هیئت داوری که هنوز در ایالت راین این همه رواج دارد ضربه‌ی کاری خورده است. مردم دریافتند که هیئت داوری در حکم دادگاه نظامی طبقه‌ی صاحب امتیاز است و هدف از برقراری آن پر کردن حلقه‌های مفقوده در قانون و راحت کردن وجدان بورژوازی است.»
(جلد ۱۱ - صفحه‌ی ۴۵۷)

انحلال اتحادیه‌ی کمونیستی - اشکال تازه‌ی مبارزه

دستگیری اعضای اتحادیه‌ی کمونیستی و محاکمات کلن عملاً به معنای پایان کار «اتحادیه» به‌عنوان یک سازمان در آلمان و دیگر کشورهای اروپای قاره‌ی بی بود. با قدرت‌گیری ارتجاع، مارکس و انگلس دریافتند که کار «اتحادیه‌ی کمونیستی» به پایان رسیده است و ادامه‌ی کار آن به شکل سابق کارایی نخواهد داشت. در گردهمایی ۱۷ نوامبر ۱۸۵۲، شعبه‌ی لندن اتحادیه به‌ابتکار مارکس تصمیم گرفت سازمان محلی را منحل و اعلام کند که ادامه‌ی کار اتحادیه در اروپای قاره‌ی بی نیز بی‌فایده خواهد بود. این به معنای پایان کار اتحادیه به‌صورت یک سازمان بود؛ گرچه برخی از محافل و انجمن‌های آن برای مدتی در بعضی جاهای اروپا و آمریکا به فعالیت خود ادامه دادند. گروه ویلیج - شاپر نیز تا مدتی به کار خود ادامه داد اما به تدریج از فعالیت بازایستاد. ویلیج به آمریکا مهاجرت کرد و در جنگ داخلی آن‌جا به‌عنوان ژنرال نیروهای شمال شرکت کرد. شاپر در لندن ماند و پس از مدتی با پی بردن به اشتباهات گذشته دوباره دوستی‌اش را با مارکس و انگلس برقرار کرد.

مارکس بر این باور بود که انحلال اتحادیه‌ی کمونیستی به معنای پایان دادن به کوشش برای وحدت بخشیدن و پیوند افراد پیشرو پرولتری در یک حزب انقلابی نیست. در این شرایط جدید فعالیت حزبی می‌بایست حول محور حفظ و پرورش کادرهای مبارز و انقلابی پرولتاریایی و تحکیم پیوند آن‌ها با سازمان‌های طبقه‌ی کارگر باشد که هنوز در آن فعال‌اند و از هر موقعیتی برای گستراندن سوسیالیسم علمی باید استفاده کرد. این‌ها وظایفی بود که مارکس و انگلس در آن هنگام خود را وقف آن کردند.

اتحادیه‌ی کمونیستی با تمام شایستگی‌ها از نظر مارکس الگوی ایدآل سازماندهی حزب پرولتاریایی برای هر زمانی نبود. برنامه‌ی عمومی، تاکتیک‌ها و بسیاری از اصول سازمانی‌اش اهمیت پایدار تاریخی داشتند اما در مجموع «اتحادیه» بازتاب کوشش برای برپایی حزب پرولتاریایی در مراحل اولیه‌ی جنبش‌های پرولتاریا بود، هنگامی که جنبش هنوز از نظر ایدئولوژیک ناپخته و از نظر سازمانی ضعیف بود؛ هنگامی که اعضای رهبری‌کننده‌ی آن کارگران صنایع بزرگ نبودند بلکه صنعتگران و استادکارانی بودند که در روند کارگر شدن قرار داشتند. همه‌ی این عوامل بازگوکننده این واقعیت است که چرا اعضای آن از ۴۰۰ نفر تجاوز نمی‌کرد. مارکس و انگلس بارها کوشش کردند آن را به هسته‌ی سازمانی گسترده‌تر، استوارتر و پرنفوذتری تبدیل کنند اما موفق نشدند. اما اتحادیه شاید دشوارترین گام در راه برپایی حزب پرولتاریایی به‌عنوان پیشگام طبقه‌ی کارگر و رهبری‌کننده توده‌های وسیع کارگری بود؛ هدفی که به خودی خود می‌بایست در آن موقع تحقق می‌یافت. آن چه در پیش بود مبارزه برای به وجود آوردن اشکالی از سازماندهی کارگری و با وسایلی بود که با شرایط تاریخی جدید خوانانی داشته باشد.

«اتحادیه» نخستین سازمان سیاسی پرولتاریایی بود که در سپیده‌دم جنبش کارگری اصول سوسیالیسم علمی را به‌عنوان پرچم ایدئولوژیک خود اعلام داشت و آغاز به پخش آن میان طبقه پرولتاریا کرد. اتحادیه در واقع طلایه‌دار سازمان‌های کمونیستی و کارگری بعدی بود و نه تنها کارگران آلمان را سازمان می‌داد بلکه آغازگر وحدت نیروهای پیشرو کارگری در سطح جهانی با پیشروترین دکترین انقلابی به‌عنوان پلاتفرم خود نیز بود. اتحادیه نخستین سازمان کمونیستی بین‌المللی پرولتاریایی و پیش‌درآمد بین‌الملل اول بود. انگلس بعدها نوشت که اتحادیه مدرسه‌ی عالی برای فعالیت سیاسی شرکت‌کنندگان در مبارزات انقلابی بود. در میان گردانندگان بین‌الملل اول شماری از اعضای اصلی «اتحادیه‌ی کمونیستی» دیده می‌شدند. خود مارکس و انگلس از فعالیت در

اتحادیه درس‌های زیادی آموختند و فرصت آن را یافتند استعداد شگرف خود را به‌عنوان استراتژیست و کارشناس تاکتیک‌ها در مبارزه‌ی پرولتاریایی نشان دهند. این فعالیت‌ها در عین حال به آن‌ها کمک کرد به‌عنوان سازمان‌ده و مبلغان برجسته‌ی سرشناس شوند. نقش رهبری‌کننده‌ی نخستین سازمان کمونیستی طبقه‌ی کارگر، مانند شرکت فعال در رویدادهای انقلابی ۱۸۴۸-۴۹، کمک عظیمی به تجربه‌ی زندگی فردی و سیاسی مارکس کرد و نیز به او کمک کرد در آینده‌ی نه‌چندان دور در رأس جنبش بین‌المللی کارگری قرار گیرد.^{۹۴}

پایان جلد دوم

نیویورک اول اوت ۲۰۰۴

۱. *Marx and Engels - Progress Publishers, Moscow 1978*, pp. 156-157
2. *Marx and Engels - Progress Publishers, Moscow 1978*, pp. 156-157
3. *Marx and Engels - Progress Publishers, Moscow 1978*, pp. 156-157
4. *Marx and Engels - Progress Publishers, Moscow 1978*, pp. 156-157
5. *Marx and Engels - Progress Publishers, Moscow 1978*, pp. 156-157
6. *Marx and Engels - Progress Publishers, Moscow 1978*, pp. 156-157
7. *Marx and Engels - Progress Publishers, Moscow 1978*, pp. 156-157
8. *Marx and Engels - Progress Publishers, Moscow 1978*, pp. 156-157
9. *Marx and Engels - Progress Publishers, Moscow 1978*, pp. 156-157
10. *Marx and Engels - Progress Publishers, Moscow 1978*, pp. 156-157

۹۴. *Marx and Engels - Progress Publishers, Moscow 1978*, pp. 156-157
۹۵. *Marx and Engels - Progress Publishers, Moscow 1978*, pp. 156-157
۹۶. *Marx and Engels - Progress Publishers, Moscow 1978*, pp. 156-157
۹۷. *Marx and Engels - Progress Publishers, Moscow 1978*, pp. 156-157
۹۸. *Marx and Engels - Progress Publishers, Moscow 1978*, pp. 156-157
۹۹. *Marx and Engels - Progress Publishers, Moscow 1978*, pp. 156-157
۱۰۰. *Marx and Engels - Progress Publishers, Moscow 1978*, pp. 156-157

یادداشت‌ها

- 1- Karl Marx, A Biography - Progress Publishers, Moscow 1973 - pp. 156-157 David Melejian: Karl Marx, His Life and Thought-Harper Colophon Books. 1973 - pp. 189-190
۲. مجموعه‌ی آثار مارکس - انگلس، چاپ انگلیسی - جلد ششم - ص. ۵۲۸.
- 3- The Portable Karl Marx: Edited by Eugene Kamenka - Penguin Books P. LXIV. & A Biography p. 157
- 4- Isalah BERLIN: Karl Marx, His Life & Environment, Oxford University Press 1963. p. 169
۵. مک‌لن - ص. ۱۹۰.
۶. مجموعه‌ی آثار، جلد ششم ص. ۶۴۹.
۷. زندگی‌نامه مارکس، ص. ۱۵۸.
۸. ایزابا برلین، ص. ۱۶۹.
۹. مک‌لن، ص. ۱۸۹ تا ۱۹۳، زندگی‌نامه، ص. ۱۵۸.
۱۰. مجموعه‌ی آثار، جلد ۲۶، ص. ۳۲۴.
۱۱. مجموعه‌ی آثار، جلد ۳۸، ص. ۱۵۸.
۱۲. مک‌لن، ص. ۱۹۳.
۱۳. مجموعه‌ی آثار، جلد ۷، ص. ۶۰۱.
۱۴. مجموعه‌ی آثار، جلد ۷، صص. ۳ و ۴.
۱۵. هال درپیر در جلد دوم کتاب چهارجلدی خود «تئوری انقلاب مارکس» از ص. ۱۷۰ تا ۲۴۹ بحث مبسوط و عالمانه‌یی در این زمینه دارد که در این بخش وسیعاً از آن استفاده کرده‌ام.
۱۶. مجموعه‌ی آثار، جلد ۴، ص. ۶۴۷.
۱۷. مجموعه‌ی آثار، جلد ششم، ص. ۵.
۱۸. مجموعه‌ی آثار، جلد ششم، ص. ۲۹، مقاله «وضع آلمان».
۱۹. هال درپیر، تئوری انقلاب مارکس، جلد دوم، ص. ۱۷۸.
۲۰. مجموعه‌ی آثار، جلد ششم، ص. ۵۸.
۲۱. هال درپیر، جلد دوم، ص. ۱۷۹.
۲۲. مجموعه‌ی آثار، جلد ششم، ص. ۷۱.

۲۳. مجموعه‌ی آثار، جلد ششم، ص. ۷۶-۷۵.
 ۲۴. همان‌جا ص. ۷۶.
 ۲۵. همان‌جا ص. ۸۴.
 ۲۶. مجموعه‌ی آثار، جلد ششم، ص. ۲۹۴.
 ۲۷. همان‌جا ص. ۲۹۵.
 ۲۸. همان‌جا.
 ۲۹. همان‌جا ص. ۲۹۹.
 ۳۰. همان‌جا ص. ۳۵۰.
 ۳۱. همان‌جا.
 ۳۲. مجموعه‌ی آثار، جلد هفتم، ص. ۵۳۵.
 ۳۳. همان‌جا ص. ۶۴۸.
 ۳۴. مک‌لن، ص. ۱۹۵.
 ۳۵. همان‌جا.

36- David Riazanov: K. Marx & F. Engles. Monthly Review Press - 1973 p. 88

۳۷. مجموعه‌ی آثار، جلد هفتم، ص. ۲۷۲.
 ۳۸. مجموعه‌ی آثار، جلد ۲۶، ص. ۳۲۴.
 ۳۹. زندگی‌نامه مارکس، ص. ۱۶۷.
 ۴۰. مجموعه‌ی آثار، جلد ۲۶، ص. ۱۲۲.
 ۴۱. مک‌لن، ص. ۱۹۷.
 ۴۲. حال دربر، جلد دوم، ص. ۶۶۰.
 ۴۳. همان‌جا صص. ۶۶۰ تا ۶۶۵.
 ۴۴. مجموعه‌ی آثار، جلد ۳۸ صفحه ۱۷۳.
 ۴۵. مک‌لن، ص. ۱۹۹.
 ۴۶. مجموعه‌ی آثار، جلد ۲۶، ص. ۱۲۳.
 ۴۷. مجموعه‌ی آثار، جلد ۳۹ ص. ۳۹۱.
 ۴۸. زندگی‌نامه مارکس، ص. ۱۷۰، (نقل از مجموعه‌ی آثار به زبان آلمانی جلد ۲۲ ص. ۷۷-۷۶).
 ۴۹. مک‌لن ص. ۲۰۴ و زندگی‌نامه ص. ۱۸۲، نقل از «خاطراتی از مارکس و انگلس، مسکو، ۱۹۵۶ ص. ۲۸۵ به زبان روسی.
 ۵۰. مک‌لن ص. ۲۰۵، نقل از: A. Brisbane: *A Mental Biography* - Boston. p 273
 ۵۱. همان‌جا.
 ۵۲. همان‌جا ص. ۲۰۶.
 ۵۳. زندگی‌نامه، ص. ۱۸۴-۱۸۳، نقل از مجموعه‌ی آثار به زبان آلمانی جلد ۲۲ ص. ۳-۴.
 ۵۴. زندگی‌نامه، ص. ۱۸۵.
 ۵۵. همان‌جا ص. ۱۸۹، نقل از «خاطراتی از مارکس و انگلس».

۵۶. زندگی‌نامه، ص. ۱۹۱.
۵۷. همان‌جا، ص. ۱۹۲.
۵۸. همان‌جا.
۵۹. مک‌لن، ص. ۲۱۴.
۶۰. مجموعه‌ی آثار لنین، جلد ۲۲، چاپ انگلیسی، صص. ۳۴۰ و ۳۴۱.
۶۱. مک‌لن، ص. ۲۱۳.
۶۲. زندگی‌نامه مارکس، ص. ۱۹۹.
۶۳. مک‌لن، ص. ۲۱۶.
۶۴. زندگی‌نامه مارکس، ص. ۱۹۹، (نقل از «خاطراتی از مارکس و انگلس»).
۶۵. مک‌لن، ص. ۲۱۷ و ۲۱۸.
۶۶. زندگی‌نامه، صص. ۲۰۲ و ۲۰۳.
۶۷. ریازائف، صص. ۹۱ و ۹۲.
۶۸. همان‌جا، ص. ۹۱.
۶۹. مک‌لن، ص. ۲۲۱.
۷۰. همان‌جا.
۷۱. مک‌لن، ص. ۲۱۹.
۷۲. زندگی‌نامه مارکس، صص. ۲۱۲ تا ۲۱۴.
۷۳. همان‌جا، صص. ۲۱۴ و ۲۱۵، نقل از منتخبات آثار ویرث.
74. Hal Draper: The Marx-Engels chronicle, schocken Books-N.Y. P 46
75. W. Lieb Knecht: Karl Marx, Biographical memories, London, Journyman Press - 1975 - P 69
۷۶. مک‌لن، صفحه‌ی ۲۳۱.
۷۷. زندگی‌نامه، صفحات ۲۲۰-۲۱۸.
۷۸. هال درپر، جلد دوم، صفحه‌ی ۶۰۵-۶۰۰.
۷۹. این سند در پایان یکی از کتاب‌های «جلد سفید» زیر عنوان «انقلاب و ضدانقلاب در آلمان» به فارسی آمده است. در مقایسه با متن انگلیسی «مجموعه‌ی آثار» اشتباهات چندی در آن یافتیم، که برخی حتی مفاهیم را به کلی تغییر می‌دهد. با این وجود در این‌جا وسیعاً - و در مقایسه با متن انگلیسی - از این ترجمه استفاده کرده‌ام و بدینوسیله از مترجم بی‌نام و نشان آن تشکر می‌کنم.
80. K. Bittle, Karl Marx, Neue Reinische Zeitung - Politisth - Oekonomisch Reveec (Berlin, 1955-P 16)
۸۱. مک‌لن، صفحه‌ی ۲۳۷.
۸۲. در این بخش، از کتاب «نبردهای طبقاتی در فرانسه» ترجمه‌ی باقر پرهام، نشر مرکز، چاپ اول، و در تطبیق با متن انگلیسی در مجموعه‌ی آثار، جلد ۱۰ صفحات ۴۷ تا ۱۴۵، وسیعاً استفاده کرده‌ام؛ جز اشتباهات چندی که گاه معنا و مفهوم را تغییر می‌دهد، به نظر من این ترجمه یکی از سلیس‌ترین روایت‌های این اثر مارکس به‌شمار می‌آید.

- ۸۳- زندگی نامه، صفحات ۲۳۲-۲۳۰. ۲۳۱.
- ۸۴- مک‌لن، صفحه‌ی ۲۴۲.
- ۸۵- زندگی نامه، صفحه‌ی ۲۳۶.
- ۸۶- مک‌لن صفحات ۲۴۶-۲۴۷. ۲۴۷.
- ۸۷- خاطرات لیبکخت، صفحه‌ی ۱۰۶. ۱۰۶.
- ۸۸- دیلی تریبون، ۲۳ دسامبر ۱۸۵۸.
- ۸۹- هال دریر، جلد اول، صفحات ۳۸۵ تا ۴۰۹. ۴۰۹.
- ۹۰- در نقل قول‌هایی که در پی می‌آید از کتاب از ترجمه‌ی فارسی باقر پرهام، نشر مرکز، چاپ چهارم (با تطبیق با متن انگلیسی جزوه در مجموعه‌ی آثار مارکس و انگلس به زبان انگلیسی، جلد ۱۱ صفحات ۱۰۳ تا ۱۹۷) استفاده کرده‌ام.
- ۹۱- Marx-Engels Selected Correspondence, Progress Publishers, 1982, pp. 63-64.
- ۹۲- زندگی نامه‌ی مارکس، صفحه‌ی ۲۴۹.
- ۹۳- همان‌جا، صفحه‌ی ۲۵۲.
- ۹۴- همان‌جا، صفحه‌ی ۲۵۴-۲۵۵.
- ۹۵- مجموعه‌ی آثار، جلد هفتم، ص ۲۴۱.
- ۹۶- مجموعه‌ی آثار، جلد ۱۶، ص ۲۱۶.
- ۹۷- زندگی نامه، ترجمه‌ی ۱۹۷۰.
- ۹۸- مجموعه‌ی آثار، جلد ۲۶، بر مبنای آثار شلیخته‌ی مارکس و انگلس، ص ۲۱۲ و ۲۱۳.
- ۹۹- مجموعه‌ی آثار، جلد ۲۶، بر مبنای آثار شلیخته‌ی مارکس و انگلس، ص ۲۱۲ و ۲۱۳.

نمایه

انگلس، فردریش، ۹-۷، ۱۲، ۱۷-۱۴،
 ۹-۲۰، ۳۲، ۴۴-۳۴، ۴۷، ۴۹، ۵۴، ۵۸،
 ۶۳-۵۹، ۷۸، ۹-۸۶، ۹۵، ۱۰۲، ۱۰۳،
 ۱۰۵، ۱۲۴-۱۰۷، ۱۵۶-۶۲، ۱۶۶،
 ۷۱-۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۹۸، ۱۹۹،
 ۲۰۰۴-۲۰۰، ۲۰۸-۱۰، ۲۱۲-۱۵،
 ۲۲۸-۲۲۲، ۲۳۱-۳۶، ۲۳۸-۴۱،
 ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۶۵،
 ۸۱-۲۶۸،

ب

بايوف، ۲۲۲
 بارس، ۱۸۳، ۲۰۲
 بارتلمی، ۲۲۷، ۲۴۳، ۲۶۸
 باکونین، میخائیل، ۵۲، ۱۱۴
 بانگیا، ۲۷۰
 باوئر، بیرونو، ۱۳، ۱۶، ۱۹، ۳۵، ۱۵۷،
 ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۷۱، ۲۲۴
 باوئر، هاینریش، ۱۱۰، ۲۲۴، ۲۲۸
 برلین، ایزابا، ۱۳، ۲۷۹
 برلینر تسایوننگه، (ن)، ۱۷
 برمیخ، آدولف، ۲۷۲
 برنشتین، ادوارد، ۳۴، ۳۷
 بریسین، البرت، ۵۰
 بکر، هرمان، ۵۰، ۵۸، ۱۱۲، ۱۲۰، ۲۷۰
 بلائکی، اگوست، ۱۷۵، ۱۸۳، ۱۹۶، ۲۰۲،
 ۲۲۲، ۲۵۳، ۲۶۹
 بلان، لوئی، ۱۴، ۳۲، ۴۴، ۱۲۳، ۱۷۷،
 ۱۸۳، ۲۳۰، ۲۴۳، ۲۶۸، ۲۶۹

آ
 آدام، ۲۲۲، ۲۶۸
 آراگو، ۱۴
 آلبرت، ۱۴، ۱۷۷، ۱۸۳، ۲۰۲، ۲۰۴
 آنیکه، فردریش، ۳۰، ۴۷، ۴۸، ۶۵، ۸۹،
 ۹۵، ۱۱۲

الف

اتحادیه‌ی کمونیستی، ۷، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶،
 ۲۱، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۷،
 ۳۹، ۵۹، ۸۸، ۹۴، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۳،
 ۱۵۳، ۷-۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۴،
 ۱۶۵، ۲۱۰، ۲۲۶، ۲۲۲-۲۴، ۲۳۱،
 ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۳،
 ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷
 استروود، گوستاو، ۱۵۶، ۲۲۴
 اِسِر، ۱۱۰
 اشتاین، ۵۴، ۵۷، ۱۰۴، ۱۰۵
 اشیر، ۲۷۳
 افشاگری‌هایی درباره‌ی محاکمه‌ی کمونیست‌ها
 در کلن، ۲۷۴
 اِکاریوس، یوهان، ۱۱۰، ۱۵۸، ۱۵۹،
 ۱۷۳، ۲۲۸، ۲۳۱
 اُکانور، ۲۲۱، ۲۲۳
 اکونومیست (ن)، ۲۱۰
 انقلاب انگلستان، ۱۲
 انقلاب کبیر فرانسه، ۷، ۱۲، ۲۰، ۱۰۹،
 ۱۶۹، ۱۷۴، ۲۴۹، ۲۵۷، ۲۶۳
 انقلاب (ن)، ۲۴۳

- بنیارت، لویی، ۱۲۱، ۱۸۷، ۲۱۹، ۲۳۵،
۴۶-۲۴۳، ۲۴۸، ۲۵۶، ۲۶۲، ۲۶۶،
۲۶۵، ۲۷۲ همچنین نگاه کنید به: فیلیپ.
بورگر، هینریش، ۳۷، ۵۹، ۶۱، ۲۷۰
بورن، استفان، ۲۲۵
بورنستد، ۷، ۱۵، ۹۳
بورن، لودویگ، ۳۱، ۳۲، ۱۱۰، ۱۱۱،
۱۱۴، ۲۲۵
بوروش، آلویس، ۵۳
- پ**
پارتی، (ن)، ۲۶۹
پتی، ویلیام، ۲۳۶
پرودن، پی پر ژوزف، ۹، ۳۲، ۲۳۴، ۲۴۱،
۲۴۲
پفندر، کارل، ۱۵۹، ۲۲۸
پفولل، ۶۱، ۶۹، ۷۱
پیر، ۲۶۹
پیدایش جمهوری در فوریه ۱۸۴۸ (ک)،
۲۰۱
- ت**
تئوری انقلاب مارکس (ک)، ۳۴، ۱۷۲،
۲۴۴، ۲۷۹
تایمز، (ن)، ۲۷۲
توطئه گران (ک)، ۲۰۱
توک، ۲۱۷
- ج**
جاکوبی، یوهان، ۶۴
جمهوری خواه سرخ (ک)، ۲۲۳
جنگ داخلی در فرانسه (ک)، ۲۴۷
جنگ های دهقانی در آلمان (ک)، ۹، ۲۰۹
جوئز، ارنتس، ۱۶، ۲۲۴-۲۲۱
- چنو، آدولف، ۲۰۴-۲۰۱
- د**
دانتون، ۲۰۰، ۲۴۳
دانیلز، رولاند، ۲۷۰
داویر، ۲۰۸، ۲۰۹
درونکه، ارنتس، ۲۹، ۳۷، ۳۸، ۴۹، ۵۸،
۵۹، ۶۲، ۱۰۸، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۷۱، ۲۷۰
دریبر، هال، ۲۱، ۲۴، ۲۸، ۳۴، ۳۵، ۳۶،
۱۶۰، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۷۹، ۲۸۰،
۲۸۱
دستر، دکتر، ۵۲، ۶۴، ۱۲۰، ۱۵۸
دنیکن، ۸۷
دوستان مردم (ن)، ۲۶۹
دولاهده، لوسین، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۴
دویچ بروسر تسایونگ (ن)، ۱۲، ۲۳
دویچ لندر تسایونگ (ن)، ۹۵
ذیلی نیوز (ن)، ۲۷۲
دینا، چارلز، ۲۳۴
دین در محدوده عقل محض (ک)، ۱۹۱
- ر**
رادیو ترکی، ژنرال، ۴۳، ۵۲، ۱۰۸
راسپای، ۱۷۸، ۱۸۳
رانگل، ژنرال، ۵۸، ۷۷، ۷۹، ۸۷
راو، ۴۸
رایف، ۱۱
رفرم، ۱۴، ۲۶، ۴۴، ۱۸۶، ۲۰۱، ۲۰۴
روسیسیر، ماکسیمیلیان، ۲۴۳
روزر، ۱۱، ۱۵۹، ۲۷۰
روسدلسکی، ۸۷
روسر، ۳۴
روگه، آرنولد، ۲۲۱، ۲۶۹
ریکاردو، دیوید، ۲۰۷، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۳۹

- ک
 کائوتسکی، کارل، ۱۱۶
 کابدن، ۱۹۴، ۲۱۱
 کار لایل، توماس، ۲۰۰، ۲۰۱
 کارنو، ۲۴۳
 کانت، امانوئل، ۱۹۱
 کاونیاک، ۱۸۷، ۱۸۹، ۲۴۶
 کرامول، ۲۰۰، ۲۴۹
 گرنلیف، ۸۷
 کریگ، ۴۸
 کری، هنری، ۲۳۹
 کلچاک، ۸۷
 کلوس، آدولف، ۲۷۳، ۲۷۴
 کلیسن، ۳
 کمپهاوزن، رودولف، ۳۰، ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۷، ۵۱، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۷۰، ۷۸، ۷۹
 کوپن، ۵۲
 کوسیدیر، ۲۰۲، ۲۴۳
 کوسیدیز قهرمان (ک)، ۲۰۱
 کوشینسکی، ولادیسلاو، ۵۳
 کوهرلر، ۱۷۲
- گ
 گوت شالک، آندره آس، ۷، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۶۳، ۶۵، ۹۵، ۱۰۴، ۱۰۵
 ۱۰۶، ۱۱۱
 گیرکه، فن، ۵۱، ۵۲
 گیزو، ۱۲۰، ۱۹۹، ۲۰۰
- ل
 لارفرم (ن)، ۲۰۲
 لاسال، فردیناند، ۷۴، ۱۲۳
 لافیت، ۱۷۵
- ژ
 ژیراردن، امیل دو، ۲۰۸-۲۰۴
 ژینگو، ۱۴
 سن
 ستاره‌ی شمال (ن)، ۱۳، ۱۴
 سن ژوست، ۲۴۳
 سولد، آوثر، ۵۱، ۵۳
 سیمونز، ۶۴
 ش
 شاپر، کارل، ۷، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۹، ۳۴، ۵۰، ۵۹، ۶۳، ۷۵، ۷۶، ۸۹، ۹۷، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۲، ۹-۱۵۸، ۲۱۰، ۳۲-۲۲۶، ۲۷۱، ۲۷۵، ۲۷۶
 شانگاریه، ژنرال، ۱۹۱
 شرام، کنراد، ۱۱۳، ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۷۲، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۶۹
 شنایدر، کارل، ۵۰، ۵۹، ۷۷-۷۵، ۹۰، ۹۵، ۹۷، ۱۰۷، ۱۱۲، ۲۷۳
 شوارترز، ۵۲
 شوبرت، ۱۷۲، ۱۷۳
- ف
 فردیناند، ۱۱
 فرینکل، ۲۲۸
 فروبل، جولوس، ۴۹، ۵۲
 فلوکون، ۱۳، ۱۴، ۱۷۷، ۲۴۳
 فولد، ۲۱۹
 فیلیپ، لوسی، ۹، ۱۱، ۴۵، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۱۹، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۶
 ۲۵۱، ۲۵۲-۳، ۲۵۵، ۲۵۶
 ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹

ن
 ناپلئون بناپارت، ۱۸۹، ۱۹۷، ۲۴۰، ۲۶۳، ۲۶۵
 ناپلئون دوم، ۱۸۹، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۱
 ناسیونال (ن)، ۴۴، ۱۸۳، ۲۵۵، ۲۵۶
 نبردهای طبقاتی در فرانسه (ک)، ۹، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۹۸، ۲۰۹، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۸۱
 نظریه‌ی عمومی انقلاب در قرن نوزدهم (ک)، ۲۳۴، ۲۴۱
 نقد و بررسی (ن)، ۱۷۴، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۹
 نیکر، ۴۰، ۲۱۱
 نوت یونگ، پیتر، ۱۱۰، ۲۲۵، ۲۳۴، ۲۷۰
 نوبه رابینشه تسایونگ (ن)، ۳۸-۳۲، ۴۳، ۴۸، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۶۷، ۶۹، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۸۷، ۸۹، ۹۳-۹۶، ۱۰۳-۵، ۱۰۷-۱۱۰، ۱۲۰-۱۲۳، ۱۲۳، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۷۲، ۱۸۴، ۱۸۹، ۲۵۲
 نیکلابفسکی، ۳۴، ۳۵
 نیوانگلند تسایونگ (ن)، ۲۷۵
 نیویورک دیلی تریبون (ن)، ۲۳۴
 و
 والدک، ۱۰۵
 والو، ۱۶، ۲۹
 وایتلینگ، ویلهلم، ۲۱، ۵۱، ۱۰۶
 ولف، فردیناند، ۳۷، ۳۸، ۱۲۰، ۱۲۱
 ولف، ویلهلم، ۱۳، ۱۶، ۱۹، ۳۷، ۳۸، ۵۸، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۱۱۲، ۱۱۹، ۲۷۲
 ویدمیر، ژوزف، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۷۳، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳

لاک، جان، ۲۴۹
 لامارتین، ۱۴، ۴۴، ۱۷۷، ۲۲۱
 لیزه، ۲۷۰
 لیم، ۲۲۸، ۲۳۰
 لنین، ولادیمیر ایلیچ، ۸۷، ۸۸، ۲۸۱
 لودرو - رولن، ۱۴، ۴۴، ۱۷۷، ۱۸۶، ۱۹۰، ۲۲۱، ۲۶۶، ۲۶۷
 لیکخت، ویلهلم، ۱۵۵، ۲۳۷، ۲۸۲
 لیگرات، فرای، ۳۸، ۶۳، ۱۰۸، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۵۳، ۲۷۲
 م
 ماراست، ۴۴، ۲۰۳، ۲۲۱
 مارکس، یسای، ۱۴، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۷۳، ۲۲۷، ۲۳۳، ۲۷۰، ۲۷۳
 مازینی، ۲۲۱، ۲۲۴
 مالتوس، توماس رابرت، ۲۳۳، ۲۳۶
 ماتویفل، ۱۱۶
 مانیفست، (ک)، ۱۳-۹، ۱۶، ۱۹، ۲۹-۲۶، ۴۰، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۰، ۲۰۴، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۹-۲۲۶، ۲۶۸
 مایر، ارنست، ۳۴، ۸۷
 مترنیخ، ۱۱، ۱۶
 مذهب در عصر جدید (ک)، ۲۰۸
 مک‌لن، دیوید، ۳۴، ۳۷، ۸۷، ۸۸، ۱۰۶، ۱۱۹، ۱۵۷، ۱۷۳، ۲۲۶، ۲۸۰-۸۲
 مول، ژوزف، ۱۳، ۱۶، ۱۹، ۳۴، ۵۰، ۵۹، ۶۲، ۶۳، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۵۸، ۱۶۰
 موللر، ۱۱۰
 موتنانی، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۴، ۲۳۰، ۲۵۹
 مونتیور (ن)، ۱۸۴
 مهرینگ، فرانتس، ۳۴، ۸۷

هایتنز، کارل، ۲۴، ۲۵، ۱۵۶، ۲۳۸	ویدیل، ۲۲۲
هجدهم بروم لوئی بناپارت (ک)، ۹، ۱۸۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۸	ویرث، جورج، ۱۵، ۳۷، ۳۸، ۱۱۷، ۱۲۱
هرش، ۲۷۳	۱۵۳، ۲۸۱
هروگک، ۷، ۱۵، ۹۳	ویلیج، ۷، ۳۰، ۱۲۰، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹
هس، موزس، ۲۱، ۳۱، ۳۶، ۱۱۱	۲۱۰، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰
هیکر، فردریش، ۴۸، ۶۵	۲۳۱، ۲۳۲، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۵، ۲۷۶
هگل، ویلهلم، ۲۰، ۲۱۳، ۲۴۳	
هوگو، ویکتور، ۹	ه
	هارنی، جولیان، ۱۳، ۱۶، ۲۲۱، ۲۲۲
	۲۲۳، ۲۶۹
ی	هانسن، ۳۹، ۴۲، ۴۷، ۴۸، ۵۵-۵۱، ۷۸
یادداشت‌هایی برای مردم (ن)، ۲۲۳، ۲۴۰	۷۹، ۸۲، ۹۸
	هاوده، ۱۱۰

جلد دوم کتاب «کارل مارکس: زندگی و دیدگاه‌های او» مرحله‌ی تازه و کاملاً متفاوتی از زندگی مارکس را در بر می‌گیرد؛ دوره‌ی که از نظر شخصی و خانوادگی با افزایش سریع تعداد فرزندان، کاهش سریع بضاعت مالی، دربه‌دوری از یک کشور به کشور دیگر و فقیر شدن خانواده؛ و از نظر سیاسی قرار گرفتن او و نزدیک‌ترین رفیق‌اش انگلس در کوران انقلاب ۱۸۴۸-۱۸۴۹، وقف کامل دارایی، توان شخصی و خانوادگی، و انرژی عظیم فکری‌اش در راه انقلاب مشخص می‌شود.

مارکس و انگلس تا پیش از فوریه‌ی ۱۸۴۸ بنیان‌های فلسفی و سیاسی نظریه‌ی انقلاب آینده را تدوین کرده بودند. اکنون با شرکت فعال خود در انقلاب اروپا باید به این تئوری محک می‌زدند. آنچه تا آن موقع درباره‌ی خصلت انقلاب، مراحل آن، صف‌بندی نیروهای انقلاب و ضدانقلاب و پیش‌بینی آینده‌ی آن نوشته بودند نتیجه‌ی مطالعه‌ی عمیق انقلاب‌های گذشته (به‌ویژه انقلاب انگلستان در قرن هفدهم و نیز انقلاب کبیر فرانسه) بود. حال، خود آن‌ها در کوران انقلابی قرار می‌گرفتند که هم باید بر آن اثر بگذارند و آن را پیش ببرند و هم روزه‌روز از آن درس فراگیرند و دانش و آگاهی خود را ارتقا بخشند.

۳۲۰۰ تومان

ISBN: 964-7514-95-6

